

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره اخذ اجرت در واجبات به لحاظ عبادیت.

آیا اجرت با عبادیت منافات دارد، با عبودیت و عبادیت یا منافات ندارد؟ اگر منافات داشت دیگر اختصاص به واجب هم ندارد. شامل مستحبات هم می شود. و عرض شد که فعلا بحث ما روی قاعده است.

یک بحث هم راجع به نصوص و روایات است که چون در متن مکاسب متعرض شده، آنجا متعرض می شویم.

عرض شد که مشهور بین علماء اشکالش این است که اگر انسان اخذ اجرت قرار داد، این با قصد قربت نمی سازد، با عبادیت نمی سازد، چون عبادیت قوامش به قصد قربت است. خب این پول گرفته، اجرت گرفته، حالا عرض کردم دیروز هم عرض کردم. روزهای قبل کمی مثال مشوه بود، دیروز دیگر مثال را واحد کردیم، هنوز هم روی همان مثال واحد می رویم که روشن تر بشود بحث. مثال اذان، پول می گیرد اذان بگوید. بحث سر این است. و اذان به قصد قربت بگوید. خب گفتند نمی شود، قربت نمی آید به خاطر پول. آن وقت این که قربت نمی آید به خاطر پول، آنها در مقابل جواب دادند که از قبیل داعی بر داعی می توانیم تصحیحش بکنیم. من پول می گیرم، پول گرفتن من داعی است و انگیزه است برای اینکه اذان به قصد قربت، نه اذان مطلقا، مثالش را هم عرض کردم گفت آن یهودی اذان می گفت پول داده بودند به یهودی، خب یهودی ها قصد قربت نمی کنند. آن قصه اهل حمص که می گویند در آن شهادت ثانیه چه جوری می گفت.

علی ای حال پس بنابراین اشکال این است که یعنی جواب آقایان که این را ما به نحو داعی بر داعی. این کتب متأخر ما البته عبارات شیخ در اینجا کمی ابهام خالی از ابهام نیست. دیگر من عبارت شیخ را هم نمی خوانم، خود آقایان مراجعه بفرمایند. داعی بر داعی به این وضوح در عبارات شیخ نیامده، احتیاج به شرح دارد که حالا دیگر چون برنامه ما فعلا شرح مکاسب نیست، دیگر آن قسمتش باید برای مراجعه خود آقایان.

بحث داعی بر داعی این است که این پول گرفتن انگیزه می شود که من اذان به قصد قربت، چون اگر قصد قربت هم نکنم پولی نمی توانم

بگیرم، چون شرطش این است، اذان به قصد قربت. این از راه داعی بر داعی تصحیحش کردند.

آن وقت این داعی بر داعی خب دو تا اشکال اساسی، البته تقریباتش فرق می کند اما دو تا اشکال اساسی: یک اشکال این است که این داعی بر داعی در رتبه طولی مشکل دارد، یکی اینکه در رتبه عرضی. یا طولاً یا عرضاً مشکل دارد. سر اشکالش هم این است. اما سر عرضی این است که می گوید وقتی من به شما پول می دهم به این که اذان عن قربۀ بگویند در حقیقت پول به دو عنوان داده می شود، یکی برای ذات اذان، یکی قصد قربت، تنقید به قربت، پس برای خود قربت پول قرار می گیرد، اگر پول قرار گرفت دیگر قربت نمی شود. این اشکال. روشن شد اشکال؟

این اشکال به حسب فن اصول خیلی راحت است جواب دادنش، نمی دانم چرا مرحوم آشیخ محمد حسین هم ما آوردیم، روایت آشیخ محمد حسین، ایشان رفته این طرف و آن طرف خیلی سعی کرده با اتعاب نفس از این اشکال جواب بدهد. بنده سراپا تقصیر دیروز عرض کردیم دو سه روز است می خوانیم، گاهی اوقات مطالب تکرار می شود چاره ای هم نیست. ظاهراً در ذهن مرحوم آشیخ محمد حسین این بوده که مثلاً امری که به کل می خورد، به اجزاء منحل می شود، مثل امری که به صلات می خورد به رکوع و سجود منحل می شود. این یک. پس امری هم که خورده به اینجا اذان به قصد قربت، این هم منحل می شود به اذان و قصد قربت، ظاهرش این طور است. ایشان می خواهد بگوید بین اجزاء و شرط فرق می کند. این شرط است. آن اجزاء است. شرط کاری نمی کند که عمل دو تا بشود. یکی اسمش اذان بشود یکی قصد قربت، اذان با قصد قربت یکی است، اذان با قصد قربت. مثل اینکه بگوییم دیوار صاف با دیوار کج، دیوار یک چیز باشد، صافی یک چیز، نه دیوار صاف یک چیز است، دیوار کج هم یک چیز است. نه اینکه دیوار یک چیز باشد و کجی یک چیز باشد. از هم جدا نیستند. پس یکی در ذهن مبارک ایشان ظاهراً این بوده، چطور امر به کل منحل می شود به حسب اجزاء، اینجا هم این قراردادی که می بندد که اذان بگو و قصد قربت، منحل می شود به اذان و قصد قربت، این به قول خودش تشریک می شود در عرض. ظاهراً این طور باشد در ذهن ایشان. یکی هم سر مسئله این که چطور اجزاء را می گویند مقدمه داخلی، مقدمه، مقدمه هم غیر از آن جهت است، غیر از ذی المقدمه است. می توانیم ما به اینجا همه بگوییم قصد قربت مثل مقدمه است. آن وقت چون مقدمه غیر از ذی المقدمه است، بگوییم مقدمه یک عنوان دارد، ذی المقدمه، مثلاً شراء لحم، این ذی المقدمه، یک عنوان است، ذهاب الی السوق، این مقدمه چیز دیگری، پس بگوییم ما هم دو چیز داریم، یکی اذان، یکی قصد قربت، متقید به قصد قربت، ایشان دو تاتشیه را آورده، یکی انحلال کل به اجزاء، یکی تغایر مقدمه و ذی المقدمه. در اینجا آورده سعی کرده بگوید نه ما نحن فیه شرط است، از این دو تا نیست. این خلاصه حرف ایشان.

دوروز است تقریباً خواندیم، برای احترام ایشان عین عبارت ایشان را خواندیم. خیلی به نظر ما مطلب را سنگین کرده، یعنی اصطلاحات و الفاظ قلمبه سلمبه به کار برده، اولاً این مطلب را خوب دقت بکنید، بحث کل انحلال به اجزاء این را ما اصلاً قبول نکردیم، خود بنده قبول نکردم. عرض کردیم اقوال زیاد است، دیروز هم گفتیم اقوال را خواندیم. امری که به کل می خورد به اجزاء منحل نمی شود. یک نوع انتزاعی است، اعتبار نیست. اگر گفت نماز ده جزء بخوان، هر جزء یک امر ندارد، اعتبار خوب دقت بکنید، هر جزء یک اعتبار ندارد. اعتبار یکی است آن ده تا، نه اینکه ده تا هر کدام یک اعتبار دارند، مجموع هم یک اعتبار دارد. چنین چیزی نیست. اصلاً ما تحلیل را در جزء و کل هم قبول نکردیم چه برسد به شرط، ما نحن فیه که شرط است.

اما مسئله مقدمه ذی المقدمه، اصلاً بحث این که ما عرض کردم این یک وقتی در اصول آمد که اجزاء را می گویند مقدمه. اصطلاح مقدمه یک عملی است که از ذات آن عمل خارج است، لکن بر آن متوقف است. مثل ذهاب الی السوق از ذات شراء لحم خارج است. شراء لحم حقیقه، الذهاب الی السوق حقیقه اخرى، لکن شراء لحم بر آن متقدم است.

اینها آمدند گفتند صلاة امر، رکوع و سجود امر، صلاة يتوقف بر اینها. پس این هم شد مقدمه. اسم اجزاء را گذاشتند مقدمه، اسم اجزاء را گذاشتند مقدمه.

عرض کردیم این باطل است اصلاً، این یک نحوه اصطلاح مجازی است. ما هر باطلی را که نباید دنبالش برویم که. اجزاء کجا مقدمه کجا، اجزاء تشکیل دهنده کل هستند، مقدمه خارج از کل است اصلاً. فرض کنید مثلاً طهارت، طهارت خارج از نماز است. مقدمه چه ربطی، مثلاً ذهاب الی المسجد برای اینکه نماز، ذهاب الی المسجد داخل در نماز نیست اصلاً. مفهوم دیگری است.

پس بنابراین به ذهن ما اصلاً اصل این مطالب درست نبود که مرحوم آشیخ محمد حسین خودشان را این قدر اتعاب نفس بفرمایند. حاصل مطلب، آیا اگر کسی گفت اذان به قصد قربت پول می دهم، دو تا است، دو جزء است؟ خیر یکی است، همین که آشیخ محمد حسین گفت، حالا نه به این راهی که ایشان گفته، درست است مطلب ایشان، نه به این تفصیل. ما تفصیل مطلب را عرض کردیم.

اولاً گفتیم اعتبار دو قسم است. اعتبار قانونی مثل اقم الصلاة، اعتبار شخصی مثل بعثک هذا الكتاب، اینها اعتبار شخصی. در هر دو قسم این مطلب می آید، گاهی این چیزی را که ما اعتبار کردیم اجزاء دارد، مثل بعثک الكتاب، این هم اجزاء دارد، اوراق دارد. این خانه را فروختم، این هم اجزاء دارد، خانه بیت است اجزاء دارد، کتاب اجزاء دارد. خیلی واضح است. گاهی اوقات شروط دارد می گوید کتاب را فروختم به شرط اینکه برای من یک صفحه کاغذ بنویسی. این شرط می شود. کتاب به شرط یک صفحه کاغذ. گاهی اوقات اوصاف دارد،

کتابی فروختم که مزین به حواشی فلانی است مثلاً، حواشی فلانی در آن هست. این اوصافش است. سوال این است که این اعتبار شما من اعتبار شخصی نمی گویم، اعتبار قانونی هم مثل همان است فرقی نمی کند. اعتبار شما منحل می شود یا نمی شود؟ سوال؟ مثلاً گفت کتاب را فروختم، مثلاً بگویم کتاب را فروختم ده هزار تومان، جلد کتاب سه هزار تومان، ورقه ها هم هر ورقی دویست تومان، مجموعاً می شود ده هزار تومان، آیا این منحل می شود خوب دقت کنید مراد ما از انحلال یعنی چه؟ یعنی من چند تا انشاء کردم، جلد کتاب را بعثت بکذا، هر ورقه ای را بعثت بکذا، چند تا انشاء کردم. ما عرض کردیم خیر انشاء یکی است، چند تا نیست. انتزاع می توانیم بکنیم اشکال ندارد، می گویم ورقه را فروختم، انتزاع اشکال ندارد، اعتبار نشده، آثار بیع فقط روی یکی است. یک بیع شما انجام دادید، بیع الکتاب، تمام شد. البته کتاب اجزاء دارد، خوب دقت کنید، اعتبار انحلال به اجزاء پیدا نمی کند.

دو: روی شرایط. مثلاً شرط کردم یک صفحه یک نامه برایم بنویسد، ننوشت، آیا این اعتبار من منحل می شود؟ کأنما من گفتم کتاب را فروختم به ده هزار تومان که یک نامه بنویسی، قیمت کتاب هم پانزده هزار تومان است. کأنما گفتم کتاب را فروختم به ده هزار تومان، پنج هزار تومان کم کردم به خاطر نامه نوشتن. پس دو چیز را اعتبار کردم؛ یک، کتاب را فروختم، دو، باید برای من نامه بنویسی. خوب دقت بکنید. شرط معنایش انحلال است. دو تا اعتبار است. که اگر نتیجه اش این می شود که اگر نامه ننوشت، اگر نامه ننوشت، بگویم چون دو تا اعتبار بوده، این کتاب را فروختم به ده هزار تومان با نامه، قیمت کتاب پانزده هزار تومان بوده، شما که نامه ننوشتی، پس آن پنج هزار تومان را باید به من برگردانی، دو تا اعتبار بوده. الان کتاب بدون شرط است. کتاب بدون شرط قیمتش پانزده هزار تومان است، کتاب با شرط قیمتش ده هزار تومان است. شما هم شرط را عمل نکردی پنج هزار تومان به من برگردان. سوال این است: می شود این کار؟ خیر نمی شود.

س: چرا نمی شود امر عقلایی است دیگر

ج: خیر، عقلایی هم نیست

س: عقلایی است دیگر

ج: دلیلش هم این است که تمام فقهای ما فتوا بر این دادند. مگر اینکه بگویم فقهای ما از عقلاً خارج هستند.

س: واقعاً الان عرف ۱۱:۱۰

ج: ابداء، چنین چیزی نفرموده، عرف می گوید آقا این شرط را انجام نداد، می خواهی نگه دار کتاب را به ده هزار تومان یا می خواهی

برگردان. نه می گوید می خواهم کتاب را نگه دارم، این پنج هزار تومان را به من بده.

س: آره همین را می گویم

ج: خب بگوید

س: الان در عرف همین است

ج: خب این عرف باطل است. اگر هم بگوید حالا

س: ۱۱:۲۶

ج: نه عرف که یک ضابطه ای نداریم، من نمی دانم حالا عرف شما مراد کجاست؟ اگر مراد عرف متدینین است....

چه عرض کنم پس این همه فقهای ما گفتند خيار تخلف شرط، اینها همه عقلشان گرد است. همه از عقلا خارج هستند. این خيار دارد، چیز نمی تواند الزام بکند، می گویند درست است تو عقد بستی که لکن او نکرد، تخلف کرد، قبول است، و این کتاب با تخلف قیمتش پانزده هزار تومان است، لکن شما خواستی قبول کن، خواستی ردش کن فسخش کن.

س: همین ثنائی بودن را ما می خواهیم بگوییم آیه دارد، روایت دارد، از کجا ادعا می کنید شما؟

ج: این فهم عقلایی، چون می آید ربط

س: فهم عقلا الان عملا این کار را نمی کنند واقعا

ج: ای وای، حالا می خواهید بگذارید انشاء الله در اول مکاسب بیع که رسیدیم آنجا جواب شما را می دهیم. اصالة اللزوم در عقد را آنجا توضیحاتش را عرض می کنیم. اگر در خيارات نرسیدیم اقلا انشاء الله اصالة اللزوم را در عقد آنجا جواب شما را خواهیم داد. پس بنابراین خوب دقت بکنید اگر قائل شدیم که انحلال است، یعنی دو تا عقد است، دو تا قرارداد است، یک قرارداد فروش کتاب است، یک قرارداد برایش نامه بنویس، ولذا انشاء الله خواهیم گفت در بحث آنجا هم خواهیم گفت اصلا شرط چون مرحوم سید آنجا مخالف است، المومنون عند شروطهم آنجا توضیح خواهیم داد، شرط در لغت عرب التزام مستقل نیست، التزام فی التزام است.

مرحوم سید یزدی شبیه کلام ایشان شرط را مطلق التزام می دانند. مثلا کتاب را فروختم به ده هزار تومان، می گوید این شرط، عرب این را شرط نمی گوید، عقد، شرط عرض خواهیم کرد انشاء الله، شرط در لغت عرب خودش به معنای ربط است، شرطه او ربطه، یک التزامی را به یک التزام دیگر ربط می دهد، وقتی به یک التزام ربط دارد، آن التزام را انجام نداد، آن التزام اولی در اختیار شماست. ببینید کتاب را

فروختم، یک ربطی به آن می دهم، به شرطی که نامه بنویسم برایتان، کتاب را فروختم به شرط اینکه برای من نامه بنویسی. پس یک التزام داد که اسمش شرط است نامه نوشتن، این را زد به یک التزام دیگر، کتاب را فروختم، این یک التزام است، التزام یعنی عقد، یعنی قرارداد، اعتبار. یک اعتبار داد که نامه بنویسد، این را وصلش کرد به یک اعتبار دیگر، کتاب را فروختم. حالا اعتبار دوم را انجام نداد، خب اعتبار اول متزلزل می شود. می تواند آن اعتبار را نگه دارد، می تواند اعتبار باطل بکند. این معنای شرط است.

آن اعتبار اول که کتاب را فروختم، انشاء الله جواب حاج شیخ هم واضح شد که دیگر نفرمایند عرفی است. آن التزام متزلزل می شود یعنی کار شرط این است. مرحوم سید خواهد آمد ایشان می گوید نه عقد هم شرط است، شرط هر جور التزامی که شما بکنید اسمش شرط است. عرف نیست خب دیگر، این را شما به وجدان فارسی هم مراجعه کنید، چه برسد به وجدان عربی، شرط کذا، یعنی در ضمن یک التزام دیگری، پس یک التزام داد، کتاب را فروختم به ده هزار تومان، در ضمن این التزام، التزام دیگری داد که من نامه بنویسم، این التزام دوم را انجام نداد، نتیجه چه می شود؟ التزام اول متزلزل می شود. من التزام بدهم کتاب به ده هزار تومان نه، می گویند این آقا آن التزام دومش را انجام نداد، شما یا التزام بده به ده هزار تومان، التزام اول را امضاء کن، که اصطلاحاً ایفاء می گویند اوفوا بالعقود، یا التزام را به هم بزن، ملتزم نشو، چون التزام اول مطلق نبود. این معنایش این نیست که دو التزام جداگانه یکی تخلف شد دیگری هم برای خودش معامله حساب باز بکند.

حقیقت شرط یک نوع التزام فی التزام است.

اگر گفت مثلاً من باب مثال من پول می دهم که اذان بگویی عن قرب، این اذان عن قرب دو تا نیست، یکی است، و لذا اگر اذان گفت، مثلاً پول گرفت چون صدایم خوب است، مثل آن یهودی، پول می گرفت که اذان بگوید، چون صدایش خوب بود، قصد قربت هم خب نمی کرد. خب این می گوید مثلاً باطل است، نه باطل است که به خاطر اینکه پول به ازای صدا نمی شود داد، نه، باطل است به ازای اینکه اذان نیست. اذان باید در آن قصد قربت باشد.

پس بنابراین این اشکال اول بود. ما اشکال اول را به این راه جواب دادیم. ما قبول نکردیم نه در اجزاء انحلال است، نه در شروط انحلال است نه در اوصاف انحلال است، در هیچ کدام انحلال نیست. اعتبار یکی است.

مرحوم آشیخ محمد حسین در اجزاء کأما قبول داشته، لذا اسم اجزاء را آورده است. مقدمه را هم آورده، چون بعضی وقت ها اجزاء مقدمه داخلی، آن که اصلا یک نوع کنایه است، یک نوع مجاز است، اجزاء نیست که اجزاء که مقدمه نیستند که، نه شرایط مقدمه هستند نه اجزاء. این که یک نوع به اصطلاح تعبیر مجازی است اصلا، تعبیر غیر دقیقی است.

پس بنابراین احتیاج به این راه ها نداشت. حق با ایشان است. حق مطلب با ایشان است. این اعتبار منحل نمی شود به دو تا، یکی اذان یکی قصد قربت، حق با ایشان است. به اذان با قصد قربت. و این اذان با قصد قربت دو تا نیست، یکی است. پس این مطلبی که ایشان فرمودند درست، لکن ایشان خیال کردند بامسئله اجزاء و کل، اگر گفتیم شبیه اجزاء و کل آنجا انحلال، نه ما هیچ کدامش را انحلال قائل نیستیم. حالا اگر در روایت آمد که بیع ما یملک و ما لا یملک، بیع ما یملک و ما لا یملک، صح فی یملک، اگر آمد این تعبد است و الا اگر گفت این دو تا حیوان را فروختم به این قدر، بعد معلوم شد که یکی خوک است و یکی مثلا گوسفند است، طبق قاعده باطل است معامله. دو تا معامله، خوب دقت کنید، دو تا اعتبار نیست، دو تا عقد نیست، یک عقد است، یک عقد بر دو حیوان. حالا معلوم شده یک حیوانش مملوک نمی شود، خوک است، خنزیر است، این عقد دیگر نافذ نیست. نه اینکه دو تا عقد است، یک عقد بر این حیوان، یک عقد بر آن حیوان، صح فی ما یملک، لم یصح فی ما، اگر نصی اجماعی چیزی باشد قبول، و الا طبق قاعده باطل است. اگر جمع کرد بین ما یملک و ما لا یملک و عقد واحدی را اجرا کرد، طبق قاعده آن عقد باطل است. نه اینکه صح فی احدهما دون الاخر، این دلیل می خواهد تعبد می خواهد، خب تعبد، تعبد را قبول می کنیم، جای بحث نداریم که. تعبد آمده اینجا قبول داشته، خیلی خب تعبد. و الا با قطع نظر از تعبد دو تا حیوان را فروخت، در تاریکی هم بود، گفت این دو تا حیوان این قدر، خیلی خب، بعد معلوم شد که یکی خوک است، خنزیر است، خیلی خب باطل است، عقد باطل است. حالا راهی هم نمی خواهد پیدا بکنیم چقدر به ازاء گوسفند چقدر به ازاء خنزیر، اصلا باطل است، کلا عقد باطل است، باید دو مرتبه عقد بشود.

پس این مطلبی را که مرحوم حاج شیخ فرمودند و خیلی اتعاب نفس فرمودند، احتیاج به اتعاب نفس ندارد. ما در کل و جزئش هم قبول نکردیم چه برسد در شروط.

عرض کردیم آن هم که از این قاعده خارج شده فقط وصف الصبح است. اوصاف هم لذا می گویند معروف است بینشان اوصاف مضمون نیست. مثلا یک دستگاهی را به آن فروخت، گفت این دستگاه می تواند در یک ساعت مثلا پنج هزار تا عنوان بزند، بعد معلوم شد چهار هزار تا می زند، این قدرت را ندارد پنج هزار تا، خب در اینجا طبق قاعده، معامله را یا فسخ می کند یا امضاء. نمی آید ما به التفاوت را

بگیرد، فرض نیست که دستگاه باطل است، دستگاه معیوب است، دستگاه معیوب نیست، صلاحیت دستگاه این قدر است. ما در این دستگاه داریم در خارج مثلاً در ساعت پنج هزار تا می زند، یک دستگاه چهار هزار می زند، یک دستگاه سه هزار می زند، یک دستگاه... این فروخت به عنوان دستگاهی که در ساعت پنج هزار تا بزند، من باب مثال می خواهم بگویم. بعد معلوم شد نه یک دستگاهی است که در ساعت چهار هزار تا، معیوب هم نیست، سالم است، دقت کنید، بیاید بگوید آقا شما فروختی به عنوان ساعتی پنج هزار، ساعتی پنج هزار قیمتش پنجاه هزار تومان، من به تو دادم، ساعتی چهار هزار قیمتش چهل هزار، من این ساعتی چهار هزار را قبول می کنم ده هزار تومان به من برگردان، این معنای مضمون بوده، ده هزار تومان به من برگردان،

سوال؟ می تواند این کار را بکند؟ نه نمی تواند این کار را بکند.

درست است وصفی که او به آن داد ساعتی پنج هزار بزند، قبول داریم، این وصف هم الان نیست، ساعتی چهار هزار می زند. لکن این وصف اعتبار را انحلال نمی دهد، دو تا اعتبار بشود، یک اعتبار به ازای دستگاه یک اعتبار به ازای پنج هزار، یک اعتبار به جای چهار هزار، یک اعتبار به جای سه هزار، این کار را نمی کند. یک اعتبار است. دستگاه پنج هزار، این دستگاه پنج هزار نیست الان، خیلی خب سلمنا، به طرف می گویند یا امضاء بکن یا رد بکن، فسخ بکن. نمی توانند الزام، حالا طرف اگر داد، حالا فرض مسئله طرف گفت آقا من به تفاوت می دهم قبول می کنیم، این بحث دیگری است، مصالحه است، وارد بحث ما نیست.

قانونی می تواند الزامش بکند ما به التفاوت را بدهد؟ خوب دقت کنید قانونی؟ خیر نمی تواند، به او می گویند آقا درست است آن وصفی را که گفت نیست آن وصف، قبول داریم، نمی خواهیم که به ظلم به دو طرف بشود، فعلاً این دستگاه را به شما فروخته پنجاه هزار تومان، پنج هزار تا نمی زند، چهار هزار تا می زند، چهار هزار تا هم چهل هزار تومان است. شما می خواهی قبول کن، می خواهی قبول نکن، برو یک دستگاه پنج هزار تایی بخر، این که چیزی ندارد که قبولش نکن. اما نه می گوید من قبولش می کنم طرف بیاید ده هزار تومان به من بدهد، ما به التفاوت را بدهد. الزامش بکند به دفع ما به التفاوت ما بین پنج هزار و چهار هزار، که نتیجتاً خوب روشن شد نکته فنی؟ دو تا عقد بشود، یک عقد روی دستگاه، یک عقد روی صفت، چون صفت نیست ما به ازای آن صفت باید پولش را بدهد، نه چنین چیزی نیست. یک عقد بیشتر نیست.

س: در شرط که انحلال عرفی است استاد، این را چرا نمی پذیرید شما؟

ج: در شرط؟ حالا در وصف مثل اینکه قبول فرمودید الحمد لله فعلا، حالا چون بحث وصف است، شرط است، حالا شرط هم مثل وصف است فرق نمی کند.

س: شرطش باید می گفت حتی عمل به شرطش مستحب است.

ج: آن بحث دیگری است آقا. آن بحث ها را نفرمایید.

ما بحث های الان، چون این بحث هایی که ما می کنیم در دنیا الان مطرح است در مباحث همین حقوق قضایی اقتصادی به اصطلاح، اصلا در این معاملات این بحث ها اصلا مطرح است. بحث های مطرح مطرح است، نه اینکه یک بحث هایی باشد که خیال می فرمایید. الان بنایشان به این است. ما هم بنای فقهایمان به این است.

بله، خصوص وصف الصحه را قبول کردند. فرض کنید حیوانی را به او فروخت، بعد معلوم شد حیوان پایش کج است، پایش شل است مثلا، خب طبق قاعده هم اینجا باید این طور بگویند، بگویند یا به این قیمت قبول کردیم، داریم در فقه های به نظر سنی هم داریم، ما چون در روایات ما دارد که می توانی نگه داری ما به التفاوت بگیری. خوب دقت بکنید. وصف الصحه مثلا این پای حیوان این به خاطر وصف صحت ده هزار تومان بده، اینجا شما می توانید این کار را بکنید، الزامش می کنند شما بدهید، الزامش بکنند این حق دارد گوسفند را نگه بدارد، به ازای این وصف عیبی که در پایش است، این ده هزار تومان به او بدهد، این روایت دارد، این تعبد است، این تعبد مراد این است. اگر تعبد نداشتیم آنجا هم می گفتیم یا فسخ یا امضاء. دیگر غیر از آن نیست، یا امضایش بکند یا فسخ بکند.

س: وصف اگر اعلی باشد چه؟

ج: فرق نمی کند، اعلی و غیر اعلی ندارد، مثلا اعلی باشد که من زیادتر می خواهم، می گویند نه نمی شود، زیادتر نمی شود. اگر در کلام ذکر شده باشد، آن تخلف وصف است، در کلام ذکر نشده باشد، مبنی عرفی باشد آن ارزش ندارد، آن ارزش قانونی در بحث چیز ندارد.

س: بنا بر فرمایش شما پس فساد شرط به مشروط هم سرایت می کند دیگر استاد

ج: نه ببینید فساد شرط یک بحث دیگر دارد.

س: التزاماتش همین است دیگر، اینها را باید قبول

ج: نه بینید فساد شرط یک دفعه یک جوری است که اصل آخر چون فاسد هم انحائی دارد، یک دفعه فسادش به خاطر مخالفت

با کتاب است من باب مثال، یک دفعه فسادش به خاطر اینکه منافی با مقتضای عقد است. دقت می کنید؟

س: نه اینها نه، خلاصه الان ...

ج: فساد که اینها نه که نمی شود که، شما می گوئید فساد شرط، فساد شرط روی چه جهت؟

س: فرمایش شما این است که الان این مقدار نکاح هایی که در جامعه است، همه مردم شبهه ...

ج: من اسم نکاح را نکردم که، اصلاً، من کجا اسم نکاح را کردم؟

س: این مهریه ها سفهی است، درست است؟

ج: نه درست نیست. عمر گفت سفهی، آن زن جواب داد که نه در قرآن گفته

س: عضو یک دختر مگر چقدر می ارزد؟

ج: بحث عضو و ... نیست که، تمام هیکلش هم حساب بکنید

س: نه الان ۲۳:۵۸ در مقابل فرض کنید ۷۰ سکه، این می آید ۱۵۰۰ سکه مطرح می کند. این سفهی نیست؟

ج: نه، خب این حرف عمر بود دیگر، گفت این درست نیست. زن بلند شد گفت نه قرآن دارد ایتیم اهدا هن قنطارا، قنطار گفتند که جلد

گاو، پوست گاو را شما نگاه کنید، پر از طلا، خب از این ۱۵۰۰ تایی شما شاید بیشتر

س: شرطش الان فاسد است دیگر

ج: نه فاسد نیست، نه

بعد هم دلیل نداریم که شرط سفهی فاسد باشد. بینید اجازه بدهید آقا

س: خلاصه جزء از کل نمی تواند بزرگ تر باشد، اما در مهریه واقعا اینها دیگر ملموس شده

ج: عرض کردم دیگر این همان اشکال معروف آن زن هم گفت، عمر هم گفت کل ناس ۲۴:۳۹ دقت بکنید، گفت ایتیم اهدا هن قنطارا

دیگر خب آیه مبارکه است دیگر، آیا این قنطار سفهی نیست، خب در خود قرآن تأیید شده است.

نه آن بحث بعدش هم بحث صغروی نفرمایید. ببینید بحث کبروی این است وقتی شما حکم می کنید یک شرط فاسد است، نکته فساد آن شرط را حساب بکنید، گاهی نکته فاسد شرط یک جوری است که می آید خود التزام اول را خراب می کند. اینجا شرط فاسد مفسد است. گاهی یک جوری است که التزام، چون عرض کردم شرط التزام فی التزام، شما این رابطه را باید حساب بکنید، این را که من الان عرض می کنم این در غرب هم هست. در قوانین غربی هم هست، فرقی نمی کند. شرط قرار مستقل نیست. مرحوم عروه می گوید نه شرط مستقل است.

س: عرفا هم انصافا همین است.

ج: حرف سید است؟

س: یک قرار مستقلی است دیگر، عرف هم مستقل می داند

ج: یعنی شما خرید و فروش را می گوید شرط مثلاً؟

س: یعنی دو چیز است، ما دو امر می دانیم

ج: خیلی خب دو تا که خب من دارم می گویم. مرحوم صاحب عروه می گوید اگر شما این کتاب را فروختم می شود به عقد هم می شود گفت شرط، لذا ایشان می گوید المومنون عند شروطهم شامل عقود هم می شود. انصافا خلاف عرف است. دو تا شاهد ایشان آورده، شرط الله احق قبل فلان، لکن این مطالب حالا دو تا شاهد که نمی تواند مطلب را عوض بکند. قطعاً شرط یک اصطلاح عرفی دارد، یک عده هم از آقایان، بعضی از آقایان لبنانی و عرب هستند، خود ما هم عرب هستیم، شرط را قطعاً کسی عقد نمی فهمد در لغت عربی. شرط غیر از عقد است. من کتاب را فروختم بگویم شرط کردم. کتاب را فروختم به آقا به ده هزار تومان. می گویم به آقا شرط کردم کتاب را، چه می گویی شرط کردم کتاب را، فروختی شرط نکردی که. این عرفی است این که کاملاً عرفی است، یعنی عرف ما هم هست، مضافاً به اینکه همان ادبیات قانونی که من مدام تکرار می کنم

س: خود مشهور می آیند می گویند شرط ابتدایی، شرط ضمنی، شرط نمی دانم...

ج: خب شرط ابتدایی...

س: خب اینها می گویند یک امر مستقلی است که...

ج: نه این که می گویند دقت بکنید، او می گوید من شرط ابتدایی را شرط می دانم، او می گوید نه ما نمی دانیم. نه اینکه شرط ابتدایی شرط، شرط باید ضمن، اجازه بفرمایید، ما قائل داریم که شرط به معنای عقد مثل مرحوم سید صاحب عروه، آدم کمی هم نیست صاحب عروه، قائل داریم اما درست نیست این حرف. شرط التزام فی التزام، التزام بدوی به قول شما شرط بدوی، التزام بدوی را شرط نمی گویند، عقد می گویند، قرارداد می گویند. به این شرط نمی گویند.

آن وقت اگر شما یک شرطی را آوردید فساد شرط هم مختلف است. این فساد شرط شما آیا موجب می شود که التزام اولتان فاسد بشود؟ ما می گوئیم تفصیل دارد، فساد شرط از کجا ناشی شده، منشأش چیست؟ گاهی فساد شرط نکته اش این است که اگر این شرط فسادش جوری بود که التزام اولتان را خراب بکند، اصلاً التزام را، مثلاً می گوید آقا من به شما این کتاب را فروختم به شرطی که هیچ وقت در این تصرف نکنی، هیچ نحو تصرفی در آن نکنید، نه خرید نه فروش نه مطالعه، خب می گوید این منافی با مقتضای عقد است خب دیگر، فروختم یعنی چه، این نفروخته، این بیخود می گوید کتاب را فروختم. وقتی هیچ نحوه تصرف در آن نشود، در این جور جاها بله، یعنی در حقیقت فساد شرط گاهی مقتضی این می شود که خود التزام اول را خراب می کند. التزام فی التزام دیگر. اگر التزام اول خراب شد فساد شرط مفسد است. اگر التزام اول خراب نشد، گفت آقا شرط می کنیم کتاب را می فروشم ده هزار تومان به شرط اینکه یک بلانسبت جام شراب بخوری، خب این چه ربطی به التزام من دارد؟ خب نخورد، التزام من سر جایش محفوظ است. بله، خیار آنجا چون حرام هم هست خیال تخلف شرطش هم روشن نیست. یک چیز لغوی است.

بینید یک دفعه شرط فسادش می آید می زند به التزام اول، یک دفعه فسادش نمی زند به التزام اول، چون شرط التزام فی التزام. من بحث ها را که این جوری مطرح می کنم از نظر قانونی که امروز هم اگر بخواهید در دنیا مطرح بکنید این بحث علمی است، یعنی بحثی نیست که خاص حوزه های ما و مثلاً اصطلاحات دینی باشد. این بحث حقوقی کلی است. یعنی در بحث روشن شد؟ شما التزام اول را خراب می کنید یا نمی کنید؟ اگر التزام اول را خراب کردید خب مفسد است دیگر. اگر التزام اول را خراب نکردی، اما شرط فاسد است، فاسد یعنی چه، گفت یک جام شراب بخور، خوردن شراب حرام است با شرط هم درست نمی شود، روشن شد؟ این جا ممکن است شما بگویید این فساد بر نمی گردد به عقد، عقد درست است. حتی تخلف شرط هم شاید خیار تخلف، چون شرط فاسد است حرام است، خیار تخلف شرط هم نداشته باشد. عقد لازم است و این هم لغو است.

خب این راجع به اول.

مرحوم صاحب حاشیه مرحوم آقای اصفهانی سه وجه در این که داعی بر داعی درست نیست نقل کردند. وجه اول این بود. خلاصه این بر می گشت به مسئله تشریک. یعنی آن پول اجرت می آید اثر می کند در قصد قربت، به این معنا. وجه دومی هم می آورد یک چیز دیگری است، حالا یک چیزی شبیه همان که خیلی ارزش علمی ندارد که بخوانیم.

وجه سومی دارد، این وجه سوم طولی است. یعنی وجه اول و دوم عرضی است، وجه سوم طولی است. آن که الان بیشتر در ذهن ماست، این سومی است. بالاخره می گوید شما درست است پول می گیری که اذان به قصد قربت، ممکن است به قصد قربت هم بگویی، خوب دقت کنید، بالاخره به خاطر پول است دیگر، آخرش به آن می رسد، به خاطر پول است. این طولی است. بالاخره این اذان به قصد قربت را مجموعاً به خاطر پول می گویی، انتهی الامر الی غیر الله. و عرض کردیم مرحوم آشیخ مرتضی رحمه الله علیه حائری، از قول پدرشان آشیخ عبد الکریم، ظاهراً، می فرمود دود از کنده بر می خیزد، یعنی شما اگر خاکستر هم داشته باشید، این دود بلند شد، حتماً زیر این خاکستر چوب است که دارد می سوزد، از خاکستر دود در نمی آید، بالاخره دود از کنده است به قول قدیمی ها. شما اگر بگویید برای اذان به قصد قربت می گویم، هر بار هم که بگویی، بالاخره به خاطر پول است، پول را که گرفتی سرمنشأش آن است.

آن وقت جواب دادند آقایان که خب این همه روایت دارد که نماز شب بخوانیم برای سعه رزق، برای فلان، فرض کنید دیشب شما نماز شب خواندید که امروز صبح پول گیرتان بیاید، من باب مثال عرض می کنم، خب این هم پول می شود چه فرقی می کند؟ نماز شب بخوانید برای پول یا نماز شب بخوانید برای فرض کنید خانه گیرش بیاید، می خواهد ازدواج بکند، مطالبی که هست دیگر، پس باید بگوییم تمام آنها هم باطل است. این همه مستحبات هست، نماز هست، روزه هست، مستحبات است برای امور دنیوی.

آنجا جواب دادند که آنها لله است، اما این للناس است. درست است آنها بر می گردد، دیگری مقداری اینجا بحث سر این قسمت است، روشن شد؟ بیشتر اشکال داعی بر داعی این است نه اشکالی که تا حالا خواندیم و بررسی کردیم. خلاصه اش این است که شما هر کاری بکنید، چون عاقبت الامر بر می گردد به آن، عرض کردم در تحلیل هم تا همین جا بروید. باز این داعی پول برای چیست، باز بر می گردد فرض کنید بر می گردد به اراده الهی و اراده ازلی و فلان، اصلاً از بحث فقه خارج می شود. تا همین جا شما به خاطر پول نماز عن قربۀ را خواندی، عاقبت کار رسید به پول. تا رسید به پول، این کار، این ثلاثها ما عن غیر واحد من الاعلام، این همین اشکال من ان اخذ الاجره وان کان داعی لداعی من دون تشریک العرضا و لا خارجا و لا تحلیلاً، این خارجا اولی، تحلیلاً دومی، الا ان الاخلاص المعتبر لا یختص بالداعی عرضاً بل یجب الخلوص طولاً، این یک اصطلاح گفتیم عرضی و طولی، بحیث لا ینتهی سلسله العلل الی غیره تعالی. البته این

.....
الی غیره تعالی، و من عرض کردم انشاء الله امروز که چون دارد وقت تمام می شود، انشاء الله فردا، چون این مسئله عبادی و غیر مثلاً انسان عملی را لله انجام بدهد یا عبادتاً انجام بدهد به عنوان الله، این عرض کردم کراراً این در زندگی انسان از قدیم بوده، یعنی ما قدیم ترین آثاری را که از انسان داریم، قدیم ترین آثار، قبرهایی از انسان ها پیدا شده مال مثلاً صد هزار سال قبل، در اینها هنوز آثار عبادیت هست. یعنی این حالت در انسان بوده که یک ارتباط باغیب داشته باشد. حالا فردا شاید من یک توضیحی بدهم که این نحوه ایشان لله گرفته است، الله گرفته، لکن لغیر الله هم فرض می شود، فرض کنید به کاهن به کلیسا به معبد، معبدی که بوده، آن جهت اولیایی را که فرض کرده، یا خورشید را فرض کرده یا ماه را فرض می کرده، والی اخره، قال هذا اکبر هذا ربی هذا اکبر، این دائماً در زندگی انسان بوده، این سلسله علل، در شرایع الهیه آوردند این سلسله را به خدا، غیر خدا را گفتند که این مثلاً شرک است و کفر است و الی آخره.

و به، این که سلسله الی غیره تعالی، یفرق، همان اشکال معروف، بین الصلاة لاجل الثواب و رفع العقاب، یکی از مسائلی که اینجا هست، حالا ایشان نوشتند، حالا بعد این را بعد بگویم، و لقضاء الحوائج سعة الرزق اداء الدین، و اینها یک طرف، و بین الصلاة الاخذ الاجره، گفتند صلاة الاخذ الاجره، مراد از صلاة در اینجا مثل صلاة میت مثلاً، یا اذان مثل اینکه ما مثال زدیم، فان سلسله العلل فی الاولى برمتها، یعنی سعه رزق و قضاء حوائج و ثواب و حالا بیاورید شما در نمازهای عادی، نمازهای واجب خودمان، مثلاً نماز بخوانیم چون بعد می گوید حالا می ترسم نرسم، الان بگویم، مثلاً بعضی از فقهاء اشکال کردند که اگر کسی بگوید من نماز ظهر را می خوانم برای فرار از آتش، یا برای دخول جنت، گفته این معلوم نیست قصد قربتش محقق باشد. این باید بیاورد عنوان قربه الی الله، یعنی این قربت الهی موجب فرار از آتش است. خوب دقت بکنید. به حیثی که اگر قربت را قصد نکرد آن واقع نمی شود. حتی اگر گفت لدخول الجنة، نماز ظهر می خوانم لدخول الجنة، این مشکل دارد.

این یک جوابش این است که این اشکال ندارد. عرض کردیم به شهید اول نسبت داده شده است. یک جوابش این است که بالاخره جنت هم لله است خب، نار هم که نار الهی است، وقتی گفت فرار من النار، یعنی قربه الی الله، به هر حال اگر به آن معنا هم نباشد، چون منتهی الی الله است، یعنی به عبارت اخری، خدا گفت برای سعه رزق شما نماز شب به قصد قربت بخوان، خوب دقت بکنید، پس شما نماز شب را به قصد قربت می خوانید برای سعه رزق، این هم چون خدا گفت. این هم چون خدا گفت دیگر.

شما سلسله علل را حساب بکنید بر می گردد به خدا، اما شما اگر پول بگیرید نماز شب برای کسی بخوانید، یا پول بگیرید اذان بگویید، شما اذان می گوئید به قصد قربت لکن به خاطر پول، این فرقش این است. و لذا داعی بر داعی مثل نماز شب و سعه رزق تصور می شود، اما داعی بر داعی در اخذ اجرت تصور نمی شود.

و به یفرق بین الصلاة لاجل الثواب و رفع العقاب، فان سلسلة العلل فی الاولى، مثل همین ثواب و عقاب، برمتها منتهیه الیه تعالی فلا ینافی الخلوص بخلاف الثانیه، اخذ اجرت، فانها منتهیه الی غیره تعالی، هذا ملخص ما قیل. این وجه سوم. عرض کردم آن که الان بیشتر مطرح است در اشکال این است، نه آن تشریک که دیروز خواندیم و وقت خودمان را گرفتیم. بیشتر این است. چون به هر حال داعی بر داعی تصور، داعی نهایی پول است، شما اذان قصد قربت هم بگویی بالاخره پول مطرح است.

ایشان جواب داده است. این اشکال وجه سوم که عرض کردم مهمش همین است.

و اما الوجه الثالث، جواب ایشان در آخر صفحه است. فمندفع بما محصله ان اعتبار اخلاص عرضا بملاحظة لزوم النقص فی علیة الامتثال، این به اعتبار به اصطلاح اعتبار اخلاص، باید عرضا شاید باشد، بملاحظة لزوم النقص فی علیة الامتثال، این اشکال از این جهت اگر به اخلاق برخورد می کند برای اینکه در امتثال صدق نمی کند، امتثال ناقص است. فلا یكون فعل متمحزا فی العبادية عقلا، و اما اعتباره آنجا عرضا بود، اشتباه کردم عرضا است. و اما اعتباره طولا، اما اگر به نحو طولیت باشد، مع عدم النقص فی علیة الامتثال، امتثال اصطلاحاً قصد امر، مراد ایشان از امتثال قصد امر است، شما اذان می گوئید به قصد امر، این طولیت مضر نیست، عدم النقص، نقصی ایجاد نمی کند، فلا موجب له، الا فی کمال العباده، بله، این هست، اگر بخواهد عبادت کامل کامل باشد، چیزی را قصد نکند، حتی همان نماز شب هم، اگر می خواهد عبادتیش کامل باشد، قصد سعه رزق هم نکند، ولو سعه رزق من الله است، اگر می خواهد عبادتیش کامل بشود، حتی فرار من النار هم قصد نکند، حتی دخول الجنة هم قصد نکند، آن مال کمال است. خوب دقت بکنید. یکدفعه اصل عبادیت است، این اگر قصد دخول الجنة کرد درست است، اما یک دفعه کمالش، کمالش این است که اصلا قصد دخول الجنة هم نکند، فقط قصد رضا الله بکن، قصد سعه رزق هم نکند، با اینکه سعه

س: کفش را صحبت بکنید دیگر استاد، این کمالش است، اما کفش خود صاحب مسئله فرموده فرار من النار نمی دانم دخول بهشت و

اینها را...

ج: نمی دانم امروز مثل اینکه، اجازه بدهید من چند لحظه عبارت ایشان را بخوانم، بعد بله

فلا موجب له الا فی کمال العبادہ، المفروغ عن عباديته و بهذه الملاحظه، این که کمال است، تنقسم العبادۃ الی عبادۃ الاحرار و عبادۃ الأجراء، احرار آن که فقط لله، أُجْرَا آن که به خاطر ثواب، و التجار، به خاطر ثواب، و عبادۃ العبيد به خاطر فرار از نار، فكون العباد لمحض اهلية المولا للعباده، عبادت به خاطر فقط جهت مولى، کمال فی العبادہ، و لغیر ذلک نقص فیها، اگر در این درجه کمال نباشد، از درجه کمال نقص دارد، لا انها لیست بعباده، مراد ایشان نمی دانم روشن شد برایتان؟ مراد ایشان این است که شما اگر هدفتان این است که اگر من پول گرفتم نمی توانم اذان به قصد قربت بگویم، خب می توانم بگویم ولو داعی اصلی پول بوده، اما در حین اذان قصد قربت می توانم بکنم، چون اگر قصد قربت نکنم، فقط صدا باشد پول گرفتم برای صدا، اصلا آن معامله باطل است، اصلا استحقاق ندارم من، معامله باطل است. پس من قصد قربت می آورم. بله، این آن اذان کامل کامل نیست.

پس ما یک عبادت داریم یک کمال العبادہ داریم، کمال العبادہ. اگر کمال العبادہ را حساب بکنیم حتی قصد سعه رزق، حتی قصد دخول جنة، حتی قصد فرار از نار، این مضر است به کمال عبادیت. یک اصل عبادیت داریم اصل عبادیت با آنها می سازد مشکل ندارد. مهم در این عبادیت این قسمت است که ما این عمل را به خاطر امثال چون خود گفتن اذان که مستحب است، من می توانستم اذان بگویم، اذان مستحب که می توانم بگویم، این دفعه در مقابل اینکه بخواهم اذان مستحب بگویم پول بگیرم، خوب دقت بکنید، چطور من می توانستم اذان مستحب خودم بگویم و فایده داشت، حالا هم پول می گیرم اذان مستحب را می گویم. دقت بکنید، آن کمال عبادت پیدا نمی شود، اما اصل عبادت پیدا می شود. یعنی بعبارة اخرى این که در سلسله طولی، آقای خویی هم جوابشان همین است. شما در سلسله طولی اگر نظرتان این است که محض لله باشد و رضا الله باشد و وجدتک اهلا للعباده باشد، این در هر دو مضر است، هم در اخذ اجرت مضر است، هم در سعه رزق مضر است، اما می گویم این درجه معتبر نیست، این درجه در کمال است. اما آن مقداری که برای مصحح خود عمل است، اضافه العمل الی المولا است و به عنوان امثال، اضافه هم ما مطلقا اشکال داریم. امثال امر مولى. یک امری را تصویر بکنیم ولو به امر احتیاطی درستش بکنیم که سابقا هم توضیحاتش را عرض کردیم. شما امری را تصویر بکنید، قصد امثال این امر، حالا قصد امثال این امر، گاهی من خودم این کار را می کنم گاهی می گویم چون خداوند گفته شما را به بهشت می بریم به خاطر چون یک روایت مفصل هست در ثواب مودنین، ان المودنین ۴۱:۰۳ يوم القيامة، و یک روایت مفصلی از بلال نقل کردند، معقول است، روایت معقول است، ابن جوزی هم در موضوعات آورده. حالا فرض کنید من دیدم که مثلا روایت هست در باب فضل مودن، من به خاطر آن روایت و به خاطر آن درجه از بهشت، خب این هم یک درجه است. لله و فی الله می گویم، این هم یک درجه است. فرض کنید به اینکه به این قصد

می گویم به عنوان اینکه پولی از کسی گرفتم، اما این هم با همان قصد عبادیت می گویم، این هم یک درجه است. یعنی این پول گرفتن در اصل عبادیت مضر نیست. مثل اینکه سعه رزق مضر نیست، مثل اینکه ورود به جنت مضر نیست، مثل اینکه فرار من النار مضر نیست. بله همه اینها در کمال عبادیت مضر هستند. اگر آن درجه کمال ... پس بنابراین نکته این است که این مقدار از عبادیت را که من پول بگیرم و قصد بکنم، این مضر به عبادیت نیست. این عبادت، عبادت است. بله به کمال عبادت مضر است، آن را دلیلی برایش نداریم. پس بنابراین جواب وجه سوم این است، این که شما می گوید طولاً موثر است در قصد قربت، این تأثیری که طولاً دارد این موثر هست در قصد قربت، اما این در عبادیت تأثیر ندارد. من می توانم بگویم اذان لله وفی الله بگویم، البته پول گرفتم که این اذان لله وفی الله را بگویم. این هست. اما این اذان لله وفی الله است. این مشکل ندارد.

بله آن لله وفی الله کامل و آن عبادت کامل نیست. این را قبول دارم. اما ما دنبال عبادت کامل نیستیم، در امتثال همین مقدار که صدق بکند که اذان به قصد امر گفته کافی است. حالا داعی آن، داعی اصلی اصلی آن، فرار من النار باشد، دخول الجنة باشد، سعه رزق باشد، پول از کسی گرفته، اینها هیچ فرقی در این جهت ندارند. آن داعی اصلی را حساب نمی کنیم در این جهت وارد حساب نمی شویم. این خلاصه ایشان.

بعد ایشان یک توضیحی دادند، بله و البرهان علیه ما ذکرنا فی بحث تعبدی، دیگر به نظر من احتیاج ندارد فعلاً به همین مقدار کلام ایشان را ختم می کنیم. بقیه بحث را به به لحاظ روایی و مصدر و اینها بر می گردیم به آنجا. علی ای حال به همین مقدار اکتفا می کنیم، چون ایشان یک توضیحی در تعبدی، تعبدی حالا اگر آنها را بخوانیم باز از بحث خیلی خارج می شویم. به همین مقدار.

پس ما قبول داریم که می شود با گرفتن اجرت، قصد عبادت کرد، قصد امر کرد، و محقق می شود، و دلیل نداریم که بیش از این معتبر باشد. بله بیش از این معتبر است در کمال عبادیت نه در اصل عبادیت.

و انصافاً هم حق با ایشان است، یعنی حق با مرحوم استاد و آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی است. دلیل بر این مقدار نداریم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين